

پیش‌خوان

نظر و گذری بر

«یوسترهای انقلاب اسلامی»

نمادهایی که آیینه آرمان‌ها بودند

■ شاهد توحیدی



یوسترها در عداد گویا‌ترین و رساترین نمادهای یک حرکت فرهنگی‌اجتماعی و سیاسی‌اند. آنها به‌نیکی می‌نمایند که چه آرمان‌ها و ایده‌هایی در بی یک جنبش بوده

و اساساً این تکرانه در چه شرایطی انجام پذیرفته‌است. انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. این خیزش عظیم به شهادت‌هاست اسناد و تصاویری که از آن بر جای مانده‌است، فراوان از نمادسازی دینی و ملی بهره گرفت و در این میان، یوسترهای زیادی طراحی شد.سومندانه‌یابدانذعان کرد که در طریق جمع‌آوری و نشر یوسترهای نهضت اسلامی ایران، تلاش‌یابسته صورت‌نگرفت، اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، درصداست تا پس از سالیان فراوان، بخش‌هایی از یوسترهای انقلاب اسلامی ایران را در معرض بازبینی علاقه‌مندان قرار دهد. این مجموعه به کوشش محمدرضا توکل‌ی صابری فراهم آمد، نورالدین زرین کلک بر آن مقدمه نوشته وانتشارات سوره مهر آن را روانه بازار کتاب کرده‌است. تارنمای ناشر در بازنامه‌ی محتوای کتاب، نکات ذیل آمده‌را از نظر دور نداشته‌است: «در دل شور و هیجان روزهای انقلاب اسلامی ایران، جایی که هر خیابان هر میدان و هر دیوار به داستانی تبدیل شده‌بود، یوسترها به‌عنوان زبانی بصری، نقشی کلیدی در روایت‌سازی و بیان ایده‌ها، آرمان‌ها و احساسات مردم ایفا کردند. کتاب یوسترهای انقلاب اسلامی ایران نوشته محمدرضا توکل‌ی صابری نه فقط یک مجموعه تصویری از این دوران است، بلکه به عمق این آثار بصری می‌پردازد و تأثیرات عمیق آنها بر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی را بررسی می‌کند. تصور کنید صفحاتی از تاریخ اورق می‌زنید و باهر یوستر، دروازه‌ای به‌دروانی تعیین‌کننده



► نمونه‌ای از یوسترهای دانش‌آموزی در دوران انقلاب اسلامی

از تاریخ معاصر ایران باز می‌شود. از روزهای انقلاب گرفته تا تصاویری از شخصیت‌های انقلاب و بررسی موضوعات انقلاب همر بخش از این کتاب شمارا با جزئیاتی غنی و داستان‌هایی ناگفته آشنا می‌کند که شاید پیش از این به آنها پرداخته نشده‌بود. همچنین مقدمه‌ای اندیشمندانه از نورالدین زرین کلک این اثر را به یادگاری از زشمند برای نسل‌های آینده تبدیل می‌کند.»

دونگر در بخشی از دیباچه‌ی خویش بر این مجموعه، خاطر نشان ساخته‌است: «از سال ۱۳۵۵ تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، یعنی آغاز جنگ عراق با ایران، اوج طراخی یوسترهای ویژه انقلاب است. بیشترین این یوسترها، تاریخ‌نراندند و نام تهیه‌کننده یا نام ناشر در آنها درج نشده‌است. این یوسترها به مناسبت یک روز خاص یا تاریخی معین، با راهپیمایی و سخنرانی تهیه و چاپ می‌شدند. اولین یوسترها حالت نقاشی داشتند و افراد غیر حرفه‌ای آنها را تهیه می‌کردند. اما به‌تدریج افراد حرفه‌ای و گرافیسیت هم وارد کار شدند و یوسترهای زیبایی خلق کردند. بعضی دیوار کوب‌ها، طرح‌هایی بسیار ساده دارند و بعضی طرح‌هایی بسیار پیچیده. با آغاز جنگ عراق با ایران، یوسترهای سیاسی و اجتماعی مربوط به جنگ بسیار زیاد می‌شود. رنگ‌های به کار رفته در یوسترهای انقلاب، بیشتر سیاه (رنگ عزاداری)، سرخ (رنگ انقلاب و خون) و گاهی رنگ سبز (رنگ منتسب به اسلام یا سیادت) است. تقسیم‌بندی و تنظیم یوسترها برای انتشار در یک کتاب کار دشواری بود. ابتدا یوسترها پس این گروه‌ها در زیر سه عنوان کلی روزهای انقلاب اسلامی، شخصیت‌های انقلاب و موضوعات انقلاب تنظیم شدند. بعضی یوسترها ممکن است در بیشتر از یک گروه جای گیرند که بر حسب پیام، موضوع، شکل و گرافیک و موقعیت زمانی یوستر در گروه انتخاب شده‌جای داده شدند. یک تصویر ارزش هزار کلمه را دارد. بنابراین از توضیح یا توصیف یوسترها، خودداری شد…»

■ نیما احمدیور

در ۱۵ فروردین ۱۳۳۶، کابینه‌ی دکتر منوچهر اقبال تشکیل شد. این کابینه تا پنجم شهریور ۱۳۳۹ به کار خود ادامه داد. این مناسبت فرصتی مغتنم است که به مختصات سیاسی اقبال و نسبت آن با سیاست‌ورزی مطلوب پهلوی دوم پرداخته شود. مقال بی آمده با استناد به پارهای روایت‌ها و تحلیل‌ها در صد چنین خوانشی بوده‌است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر ایران و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ در کیستی منوچهر اقبال

در آغاز سخن بهنگام می‌نماید تا بسر زندگی دکتر منوچهر اقبال نظری یکنیفکیم. این امر موجب می‌شود که فرازهای بعدی مقال به سهولت فهم شوند. بر تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی با نظر به خاطرات حسین فردوست در این‌باره تک‌نگاشته‌ای وجود دارد که مقصود ما را برآورده می‌سازد:

«منوچهر اقبال در ۲۰ مهر ۱۲۸۸ ش، در خراسان به دنیا آمد. پدر او حاج‌مقبل السلطنه خراسانی معروف به اقبال التولیه بود. منوچهر اقبال از جمله جوانان تحصیلکرده‌ای بود که دیدارها و مذاکرات پنهانی با محمدرضا پهلوی داشت و از قسبل، روابط نزدیکی میان وی دو آغاز شد. در آغاز، اقبال در زمره اطرافیان احمد قوام قرار گرفت. او در دولت اول قوام، به معاونت وزارت بهداری رسید و این سرآغاز مشاغل دور و دراز دولتی او بود. وی در دولت دوم قوام به وزارت بهداری و وزارت پست و تلگراف رسید. منوچهر اقبال در دولت عبدالحسین هژیر، به رغم رقابت‌هایی که با وی برای تصاحب پست نخست‌وزیری می‌شد، وزیر فرهنگ شد و به عنوان رئیس سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، نفوذ خود را گسترش داد. اقبال در سمت وزیر فرهنگ، به عنوان یک چهره مطرح، دست به اقداماتی گسترده زد. مهم‌ترین این اقدامات، پیگیری تژ سیاست را از فرهنگ جداکنید، به منظور



ابوالحسن ابتهاج: «اقبال بسیار می‌کوشید تا بر مسندهای چشم‌پرکن مملکتی دست یابد و در این راه هیچ‌تر تیبی و آدابی نمی‌جست. حتی از نوکر صفتی در برابر مقامات ابایی نداشت. انواع و اقسام مدال و نشان شاهنشاهی می‌یابید. سلطنت‌طلبی وفادار و اهل بند و بست‌های سیاسی بود. مهره مسلم و بی‌اختیار دربار بود و به غلامی جان‌نثار شاه و چاکری خانه‌ زاد علیحضرت، بسیار افتخار و مباهات می‌کرد…»



اواخر دهه ۴۰منوچهر اقبال در دیدار با محمدرضا پهلوی

منوچهر اقبال، در قامت صداعظم مطلوب پهلوی دوم

مردی که در اظهار چاکری و غلامی آداب و ترتیبی نمی‌جست!

سیاست‌ز دایی مدارس و دانشگاه‌ها و مصوبه‌ای ضد مطبوعات بود. طبق این مصوبه، حقوق بگیران دولت حق مشارکت در جراید به عنوان مدیر، سردبیر و عضو هیئت تحریر را نداشتند. منوچهر اقبال در دولت محمد ساعد، ابتدا وزیر راه شد و مدتی کوتاهی بعد، وزیر بهداری و سپس وزیر کشور شد. وی که به عنوان یک چهره وابسته به استعمار بریتانیا شهرت یافته بود، به بهانه ترور نافرجام شاه در بهمن ۱۳۲۷، اجرای یک سلسله اقدامات سرکوبگرانه از جمله توقیف و تبعید آیت‌الله کاشانی و انحلال برخی احزاب و توقیف جراید را به مجلس اعلام داشت. در دوران صدارت دکتر مصدق، اقبال تنها در دانشگاه تدریس می‌کرد. وی مدتی به‌عازم اروپا شد و آنها با اهداف سیاسی، عالی‌ترین نشان‌های علمی خود را به او دادند و وی به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه در آمد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، منوچهر اقبال به تهران بازگشت و به دستور شاه، سناتور شد و در ۱۸ دی ۱۳۳۳، ریاست دانشگاه تهران و ریاست دانشکده پزشکی را به دست گرفت و در ۱۳۳۵ وزیر دربار شد. اقبال در این‌دوران، عالی‌ترین روابط را با محمدرضا و اشرف پهلوی داشت. در نتیجه همین روابط، عالی‌ترین اقبال در فروردین ۱۳۳۶ به نخست‌وزیری رسید. دولت اقبال پس از سه سال و چهار ماه، در شهریور ۱۳۳۹ سقوط کرد و مدت کوتاهی بعد در اسفند ۱۳۳۹، در ساختمان دانشکده پزشکی تهران مورد حمله دانشجویان قرار گرفت و خودروی وی به آتش کشیده شد. اقبال در سال ۱۳۴۲ به دستور شاه مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران شد و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند. او در ۱۳۳۱ به عضویت تشکیلات فراماسونری نیز در آمده بود، پس از مرگ مورد تجلیل انجمن‌های فراماسونری قرار گرفت…»

■ وقتی احساس کند مورد توجه قرار گرفته، جذاب است و گرنه گستاخ می‌باشد!

سفرات امریکا در ایران برای تسهیل اقدامات خود همواره سعی داشت تا از شخصیت و عملکرد درجال

فراهم ساخته‌است. از پنج برادر اقبال، سه نفر آنها در ایران معروفند: علی، حقوقدان و نماینده سابق مجلس، عبدالوهاب، شهردار سابق مشهد و احمد در وزارت امورخارجه. خسرواقبال برادر ناتنی منوچهر، بازرگانی است که سیاست‌های رادیکال او منجر به این شد که در سال ۱۹۴۰ از سوی انگلسی‌ها در کشور، تحت‌الحفظ محصور بماند…»

■ کاستن از ارزش شخصیتی خویش، برای نیل به آمل!

منوچهر اقبال را می‌توان در زمره متملق‌ترین رجال نسبت به پهلوی دوم دانست. منتقدان وی، همواره این امر را در عداد بزرگ‌ترین معایب وی برشمرده‌اند و او و اقراش را از جمله عوامل تعطیل مشروطیت و به‌توهم افکندن شاه می‌دانند. احمد راسخی لنگرودی در کتاب اصفانه اقبال، موضوع را اینگونه بسط داده‌است: «وی تا سال ۱۳۵۶، به مدت ۱۴سال رئیس شرکت نفت بود، اما پیش از آن با قوام‌السلطنه در زمان نخست‌وزیری‌اش، ارتباطی قوی گرفت و در کابینه‌اش به وزارت رسید. پس از آن نیز به دلیل آشنایی با اشرف پهلوی، به دربار راه یافت و چند بار دیگر به وزارت رسید. از آن پس از تباطش با شاه قوی شد و از سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹، به مقام نخست‌وزیری رسید. او با رقبایی نظیر اسدالله علم درگیر شد که اتفاقاتی را برایش به دنبال آورد. اقبال به دنبال این اتفاقات به فرانسه که زمانی محل تحصیل وی بود، رفت و پس از مدتی به ایران آمد و به ریاست شرکت نفت رسید. او حاضر می‌شد تا برای رسیدن به خواسته‌هایش هر هزینه‌ای را پرداخت کند و حتی از ارزش شخصیتی‌اش بکاهد او نخستین فردی بود که در نامه‌هایش خودش را جان‌نثار شاه قلمداد کرد و به این طریق این نوع از ادبیات را در خطاب قرار دادن شاه رایج کرد. البته این موضوع، سبب آزرده‌گی برخی از درباریان نیز شد. نزدیکی اقبال به مقام سلطنت و احراز اثر کرسی صدارت، حسادت و دشمنی رقیب بلامنراع او، یعنی اسدالله علم یار و محرم اسرار شاه را برانگیخت؛ کسی که شاه را ساه به‌خداوند و مأمور انجام خواسته‌های یزدان می‌دانست. اسدالله علم در نقش یک رقیب خود شخصاً یا از طریق عواملش، نقاط ضعف از جمله موضوع بی‌کفایتی اقبال را به نحای مختلف به سفارت‌های امریکا و انگلیس القبا می‌کرد. علم از یساران نزدیک و تملق‌گوی شاه، هر جا که موقعیتی می‌یافت، موجبات نامنی اقبال را فراهم می‌آورد. دشمنی وی با اقبال، آنچنان با توطئه و دسیسه‌چینی ماهرانه در آمیخته بود که نهایتاً اقبال را پس از طی فراز و نشیب‌های بسیار از میدان سیاست به در کرد و از چشم شاه انداخت. البته اقبال نیز متقابلاً دشمنی علم را در دل داشت و با استفاده از قدرت خود، مانع از ترکتازی‌های رقیب خود می‌شد… آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلیس در ایران، درباره اقبال خاطر‌نشان کرده‌است: برای شاه، مرگ دو تن از نزدیک‌ترین و برجسته‌ترین دوستان و مشاورانش در آستانه طوفانی که نزدیک می‌شد، فاجعه بزرگی بود. اگر علم و اقبال در سال بحرانی که در پیش بود زنده می‌ماندند، شاید می‌توانستند شاه را در راهی از گردابی که در آن گرفتار شده بود، نجات دهند. چون شاه از میان رجال ایرانی، به این دو تن بیش از همه اعتماد داشت و به نظرات و پیشنهادهای آنان، بیش از دیگران ترتیب اثر می‌داد…»

■ مفخر به چاکری خانه‌اد علیحضرت همانگونه که اشارت رفت، بخش زیادی از تحلیلگران دوره پهلوی دوم حتی رجال آن به کردار و سبک سیاست‌ورزی اقبال، نقدهای جدی داشته‌اند و او را بابت کردن القاب میالغانه از جمله دکتری افتخاری از دانشگاه پنسیلوانیا در ۱۹۵۶ و درجه دکتری از دانشگاه پاریس در ۱۹۵۹ در یافت داشته‌است. او در چندین نهاد آموزشی و پژوهشی، نظیر آکادمی پزشکی فرانسه عضویت دارد. او علاوه بر فارسی، فرانسه را عالی و مقداری هم انگلیسی تکلم می‌کند. در ۱۹۳۴، اقبال با یک زن فرانسوسی ازدواج کرد. آنها دارای سه فرزند هستند. در موقع ازدواج، همسرش اعتقاد به مکتب کاتولیک را راه کرد و مسلمان شیعه مذهب شد، ولی به هر حال دو دختر وی در حال حاضر، کاتولیک‌های پروپاقرصی هستند. در سال ۱۹۵۷ دختر اولش به صومعه راهبان در پاریس وارد شد. دختر دومش مونیکو ۲۳ ساله‌است و در سال ۱۹۶۷، به عنوان متخصص زنان در سروس اطلاعات امریکا در تهران مشغول کار شد. او از لحاظ فکری مستقل است، تاکنون بسیار مسافرت کرده و با قرارها و مراوداتی که با نظامیان امریکایی برقرار کرده، موجبات رنجش پدرش را

سیاسی کشورمان، ارزبانی دقیقی داشته باشد. به ویژه اگر آن فرد از وابستگی به سیاست انگلستان می‌بود. در یکی از اسناد این سفارت در مورخه خرداد ۱۳۵۱، درباره خصال منوچهر اقبال آورده‌است: «اقبال مردی چهارشانه، بلندقامت، با چشمانی مشکلی و موهای مجعد است. طبق اخبار و گزارش‌های او پس از برکناری از مقام نخست‌وزیری، بسیار پیر و سالخورده به نظر می‌رسد. وی شیک‌پوش و در برابر زنان ضعیفاًانفیس است، اما به هر حال تاکنون در این رابطه رسوایی به بار نیاورده‌است. وی وقتی احساس کند که مورد توجه اطرافیان قرار گرفته، آدم جذابی است، در غیر این صورت بی‌ادب و گستاخ می‌باشد. چنانچه از ظاهر او برمی‌آید، شخصی است که نسبت به مسائل فلسفی و مذهبی بی‌تفاوت بوده، ولی به اصلاحات اجتماعی، تعلیم و تربیت، رأی گیری و آزادی زنان بسیار علاقه‌مند است. اقبال مدال‌های افتخار و نشان‌های فراوانی، از جمله دکتری افتخاری حقوق از کالج دکتری افتخاری از دانشگاه پنسیلوانیا در ۱۹۵۶ و درجه دکتری از دانشگاه پاریس در ۱۹۵۹ در یافت داشته‌است. او در فرط چندین نهاد آموزشی و پژوهشی، نظیر آکادمی پزشکی فرانسه عضویت دارد. او علاوه بر فارسی، فرانسه را عالی و مقداری هم انگلیسی تکلم می‌کند. در ۱۹۳۴، اقبال با یک زن فرانسوسی ازدواج کرد. آنها دارای سه فرزند هستند. در موقع ازدواج، همسرش اعتقاد به مکتب کاتولیک را راه کرد و مسلمان شیعه مذهب شد، ولی به هر حال دو دختر وی در حال حاضر، کاتولیک‌های پروپاقرصی هستند. در سال ۱۹۵۷ دختر اولش به صومعه راهبان در پاریس وارد شد. دختر دومش مونیکو ۲۳ ساله‌است و در سال ۱۹۶۷، به عنوان متخصص زنان در سروس اطلاعات امریکا در تهران مشغول کار شد. او از لحاظ فکری مستقل است، تاکنون بسیار مسافرت کرده و با قرارها و مراوداتی که با نظامیان امریکایی برقرار کرده، موجبات رنجش پدرش را

سیاست‌ورزی

در دوران صدارت اقبال، چهره‌هایی به عرصه سیاست ایران بازگشتند که پس از ۲۸ مرداد در انزا و قرار داشتند. نقش آفرینی مجدد آنان در این میدان را باید از آثار و پیامدهای قدرت یافتن اقبال قلمداد کرد. مظفر بقایی کرمانی از رجال دوره نهضت ملی، از جمله این عناصر قلمداد می‌شود. حسین آبادیان، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در بررسی علل این امر خاطر نشان ساخته‌است:

۹ | روزنامه جوان | شماره ۲۲۷۲

«یکی از مهم‌ترین ادوار زندگی سیاسی مظفر بقائی کرمانی، در اواخر دهه ۳۰ رقم خورد. در این دوره، دو حزب در صحنه سیاسی کشور فعال بودند. یکی حزب ملیون به رهبری منوچهر اقبال و دیگری حزب مردم به رهبری اسدالله علم. این دو حزب به دستور شاه تشکیل شده بودند تا اینگونه القا کند که در ایران آن روز، آزادی سیاسی و اجتماعی وجود دارد و تعدد احزاب و مشارکت سیاسی، در کشور اصلی پذیرفته شده‌است. منوچهر اقبال، خود را غلام خانه زاد شاه می‌دانست و در حقیقت هر اتفاقی که روی می‌داد، آن را ناشی از منویات شخص شاه تلقی می‌کردا ظواهر امور حکایت می‌کرد که وی به شدت مورد تنفر بقائی قرار داد و در این زمینه حزب زحمتکشان، از انواع و اقسام توطئه‌ها علیه وی دریغ نمی‌کرد. آشوب‌هایی که در پس آن چهره‌هایی مرموزتر از بقائی علنی می‌شدند. بقائی علیه اقبال نطق‌هایی شدیدالحن ایراد می‌کرد، این در حالی بود که حزب زحمتکشان فعالیت چندانی نداشت و درست وقتی تشکیلات فرامسورنی ایران قصد آن کرد تا اقبال را وازگون سازد و در واقع از وی انتقام ستاند، بقائی آگاهانه یسا ناآگاهانه وارد میدان شد! اما قبل از آن رهبرید عجیب دیگری از سوی وی به کار گرفته شد که مصداقی است بر رفتارهایی به شدت متناقض سیاسی بقائی. در این زمان به دستور شخص بقائی قرار شد که توده‌های حزبی، وارد یکی از دو حزب رسمی کشور شوند! شاید این دستور برای آن انجام گرفته بود، تا از تحركات درونی این دو حزب اطلاعاتی به دست آورده شود و شاید نیز علت این بود که توده‌های حزبی به این‌امید که از طریق یکی از این دو تشکیلات که به هر حال هر دو مورد حمایت‌یکید شاه بودند، روزی به قدرت برسند و به این اقدام مبارز و ورزیده بودند. به هر حال نقشه هر چه بود، این دستور مگفتی بسیاری از نزدیک‌ترین یساران بقائی را از پی داشت. حسین خطیبی یکی از افرادی بود که از انتشار این خبر حیرت کرد. او به کنایه از ملاقات اسدالله علم و مظفر بقائی یاد کرد و اینکه برای دولت زن تصمیم گرفته‌اند یا عنوان واحدی برای فعالیت حزبی خود انتخاب کنند یا اینکه با حفظ احزاب خود اقدامات مشترکی را انجام دهند. عده‌ای این خبر را تکذیب کردند، اما استراتژی حزب حقیقت داشت. در اپان سال ۱۳۳۷، علم وارد کرمان شد و مستقیماً به منزل محمد آگاه از یاران نزدیک بقائی رفت! آگاه در این زمان از گردانندگان حزب زحمتکشان ملت ایران شعبه کرمان بود. علم، آگاه را با خود به دفتر حزب مردم برد و او را به عنوان عضو شورای حزب شعبه کرمان به مردم معرفی کرد…»

■ سندی از ساواک، در باره ارتباط اقبال با انگلستان

پیشتر اشاره کردیم که منوچهر اقبال، در عداد وابستگان به سیاست انگلستان در ایران و نیز در زمره ابواب جمعی فراماسونری بود. این امر شواهدی گوناگون دارد که به یکی از آنها یعنی سندی از ساواک را ختام این مقال قرار داده‌ایم:

«یکی از کسانی که در امور اداری، سابقاً روابط نزدیکی با دکتر منوچهر اقبال مدیرعامل فعلی شرکت نفت داشته و حالیه با ایشان رابطه خوبی ندارد، ضمن صحبت خصوصی و گله از دکتر اقبال می‌گفت: قبل از شروع جنگ جهانی دوم و ورود قوای متفقین به ایران، دولت ایران برای مصرف داخلی خود، مقدار هفت تن داروی کتین به خارج سفارش داده بود که تمامی آنها مطابق نرخ نازل قسبل از جنگ به ایران وارد شده و در گمرک آماده ترخیص بوده، اما پس از شروع جنگ و ورود قوای متفقین به ایران، دولت انگلیس از جریان موجودی داروی کتین در ایران – که قیمت آن به چندین برابر قبل از جنگ افزایش یافته – اطلاع حاصل می‌کند و ضمن تئانی با دکتر اقبال که در آن موقع وزیر بهداری ایران بوده، داروی مزبور به انگلیسی‌ها واگذار می‌شود. در صورتی که در همان موقع، اشخاص زیادی بالاخص در قسمت‌های مالی ایران که مبتلا به مالاریا بوده و احتیاج مبرم به این دارو داشته‌اند، به علت عدم دسترسی می‌کرد، علاوه بر این موضوع، زمانی که دکتر اقبال وزیر کشور بوده، کنسولگری‌های انگلیس را در بنادر جنوب با قیمت خیلی زیاد خریداری و بعد هم آنها را به شرکت نفت (قبل از ملی شدن) واگذار می‌نماید و اعمالی نظیر این قبیل کارها بوده که همواره دکتر اقبال مورد حمایت سیاست انگلستان بوده و مشاغل حساسی به او واگذار شده و این داداش خدمتای است که به انگلیسی‌ها نموده و حالیه نیز می‌نماید و اکنون نیز با منصوب شدن نامبرده به مدیریت عامل شرکت نفت، باید انتظار داشت خدمات مفید و مهمی به نفع سیاست و نظر دولت انگلستان و به زیان ملت ایران انجام دهد…»

■ کلام آخر

بی‌تردید چهره‌هایی چون منوچهر اقبال، عاشق چشم و ابروی پهلوی دوم نبودند. آنان در زمره وابستگی به سیاست‌های انگلستان بودند که بقای رژیم شاه را برای تداوم این سیاست ضروری می‌دانستند. امروزه عرصه سیاست ایران تغییرات زیادی یافته‌است، با این همه نگرش‌های اقبال آگاه‌گونه، همچنان در میان برخی سیاستمداران دیده می‌شود که درصدد بازکردن پای بیگانه به کشور و تسلط مجدد آنان بر این مرز و بومند!

در یادزداید کلاهی‌های ضد می‌سولای ۳۰منوچهر اقبال در کنار محمدرضا پهلوی